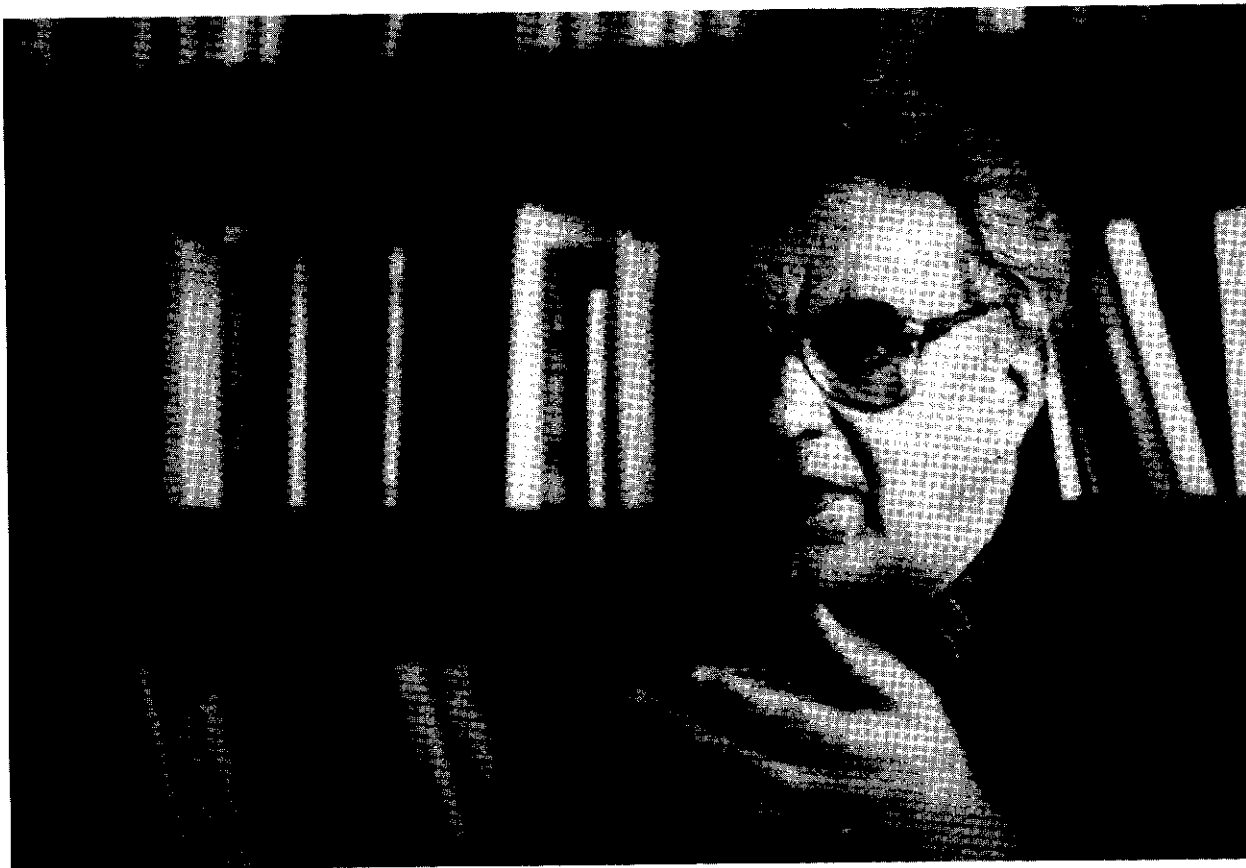


گفت و گو با دکتر علی رواقی ، استاد و پژوهشگر ادبیات ایران

ترجمه های کهن قرآن گنجینه گرانقدر زبان ملی



چندین هزار
ترجمه قرآنی داریم
که هنوز بررسی ابتدایی
هم نشده‌اند

دکتر علی رواقی، از فعال‌ترین پژوهشگران ایرانی زبان فارسی در دوره معاصر است. وی مدت‌ها در کنار استاد مجتبی مینوی در بنیاد فرهنگ و بنیاد شاهنامه به بررسی و تصحیح متون فارسی و بویژه شاهنامه پرداخته است. پژوهش‌های وی در زمینه ساختار زبان فارسی، شناخت گونه‌های زبانی فارسی در دوره شکل‌گیری این زبان و نیز مطالعه مستمر در ترجمه‌های فارسی قرآن زبانزد خاص و عام است. تصحیح قرآن قدس توسط استاد، از نمونه‌های موفق تصحیح متون کهن و ناشناخته زبان فارسی شمرده شده است. تا آن‌جا که ایران شناس بزرگ فرانسوی ژیلبر لازار در مورد این تصحیح و نیز این گونه زبانی مقاله میسوطی به نگارش در آورده است و تصحیح این متن را با توجه به دشواری‌های فراوان آن، از مهم‌ترین کارهای انجام شده در حوزه زبان فارسی در سال‌های اخیر دانسته است. با تحقیقات دکتر رواقی در زمینه ترجمه‌های کهن قرآنی آشنایی اندکی داشتیم، اما آن‌چه از وی شنیدیم و کارهای در دست انجام او و همکارانش را که دیدیم، امیدوار شدیم که خوشبختانه هنوز پژوهش اصیل در ایران زنده است. با هم متن گفت و گو با ایشان را می‌خوانیم:

○ با توجه به این که با ورود اسلام به ایران، طبیعتاً ما باید چیزی به نام ترجمه قرآن می داشتیم، سابقه ترجمه قرآن در ایران به کی و کدام اثر بر می گردد و لطفاً توضیح بفرمایید که چه دلایلی باعث شد علمای عصر به سراغ ترجمه تفسیر طبری بروند.

عده‌ای از ایرانیان با آمدن اسلام به ایران، شروع به ترجمه قرآن کردند تا ببینند که این دین نو چه حرفی تازه برای گفتن دارد. چون این دین فراگیر شده بود و خواسته خود مردم این بود، چرا که به خاطر فشارهایی که پیش از اسلام بر مردم بوده است، به خصوص در اواخر دوره ساسانی که اگر بخواهیم ریشه‌یابی کنیم باید از جنگ‌های خسرو پرویز شروع کنیم، که جنگ‌های زیادی بود و مالیات‌های سنگینی برگردیده مردم گذاشتند، و آنها قادر به پرداخت نبودند و بعد از خسرو پرویز هم دیگر به طور مشخص حکومتی شکل گرفت. حکومت‌ها کو جان و کوتاه مدت بودند و اصلاً دوره ساسانی را باید با زمان شیرویه تمام شده دانست و حکومت‌های بعدی دیگر جایی نداشتند و حکومت‌های کوتاه چند ماهه‌ای بودند. به این خاطر مردم خیلی از اوضاع حکومتی وقت رضایت نداشتند. این مساله باعث شد که مردم گرایش پیدا کردند که ببینند دین تازه، مسائلی را که مطرح کرده، آیا همان مسائلی است که قبل از اسلام هم بوده است یا نه. به این جهت بی‌تردید باید گفت که ترجمه‌های متعددی از قرآن وجود داشته، اما چرا به دست ما نرسیده. صاحب تاج‌التراجم ناهمگونی آن ترجمه‌ها را از نظر فکری و در عین حال گرایش‌های متعدد مذهبی این جماعت ذکر می‌کند و می‌گوید هر کس با شیوه فکری و هنجار خودش از قرآن برداشتی کرد و ترجمه‌هایی پدید آورد که این ترجمه‌ها، ترجمه‌های ماندگاری نبودند، چرا که به نوعی نگرش مذهبی ویژه‌ای در آن دنبال شده بود و چندان هم زبان خوبی نداشتند.

○ یک نکته در اینجا هست، آیا بحث نخله‌های فکری شان مهم تر بود که اینها کم‌ارزشی یا کم اعتبار بودند و یا بحث حوزه زبانی شان و استفاده از لهجه‌های محلی و محدود. آیا در این زمینه سندی داریم که در این ترجمه‌ها از لهجه‌های محلی استفاده شده بود؟

چون ما از آن کتاب‌ها نمونه‌هایی در دست نداریم درباره حوزه‌های زبانی یا لهجه‌ها یا زبان آنها، نمی‌توانیم دآوری کنیم. فقط این مساله نشان می‌دهد که اینها چندان از سر دقت به محتوا و مضامین قرآنی نگاه نکردند. اما از ترجمه تفسیر طبری که میانه قرن چهارم انجام شده، می‌توان به عنوان کتابی که دارای زبان ویژه و در عین حال متعلق به حوزه زبانی ویژه است صحبت کرد، به دلیل این که ترجمه تفسیر طبری و هفت نفری که برای این کار انتخاب شده بودند که طبعاً باید از بزرگان دین در آن روزگار بوده باشند و آشنا با مسائل قرآنی، اینها کسانی بودند که از زبان حوزه خودشان در برابر گذاری استفاده کردند. ترجمه تفسیر طبری را به خصوص در بخش ترجمه که می‌خوانیم (بخش تفسیر کمتر) به روشنی واژه‌هایی را می‌بینیم که متعلق به ماوراءالنهر است و این واژه‌ها با تحقیقاتی که کردیم، دیدیم در دیگر حوزه‌های زبانی دیگر کاربرد ندارند و نکته مهم آن که در میان این واژه‌ها، واژه‌های سغدی فراوان دیده می‌شود، به دلیل کاربرد زبان سغدی در همان حوزه و دوره. البته نکته در خور توجه آن است که وقتی در متون آن دوره از زبان صحبت می‌شود، ماوراءالنهر را خیلی گسترده می‌بینند، مثلاً می‌گویند فلان کس بلخی است و از حوزه ماوراءالنهر، در حالی که بلخ در قسمت پائین رود است و ماوراءالنهر گفته نمی‌شود ولی به دلیل این که از نظر زبانی تشابهاتی با زبان بلخی داشته، به احتمال زیاد کسی را هم که بلخی بوده، ماوراءالنهری می‌شمردند. بقیه مناطق هم که فرغانه بوده است و بخارا و سمرقند و شهرهای دیگر ویژگی‌های زبانی خود را داشته‌اند.

○ این هفت نفر احتمالاً خودشان به لحاظ زبانی از حوزه ماوراءالنهر بوده‌اند.
طبعاً، چنان که مجموعه ترجمه نشان می‌دهد، باید ماوراءالنهری

باشند، منتهی همانطور که شما اشاره کردید، شماری از این لهجه‌ها مثل امروز که در حوزه مازندران و گیلان در فاصله‌های نزدیک هم لهجه‌ها خیلی متفاوت است، در آن دوره هم به همین شکل بوده‌است و مثلاً تفاوت زبان فرغانه با بخارا یا سمرقند یا کش یا نخشب و بقیه قابل توجه است و اختلافات واژگانی بین اینها بوده، منتهی به نظر می‌آید که در مجموع نحو فارسی در نظر گرفته شده، ولی واژه‌های سغدی، بلخی، خوارزمی و احتمالاً سکایی (واژه‌هایی که مربوط به گروه شرقی زبانهای ایرانی هستند)، در تفسیر طبری خیلی فراوان دیده می‌شود. واژه‌هایی که امروزه با چاپ کتاب خانم دکتر بدرالزمان قریب می‌توانیم نمونه‌های آن را در فرهنگ ایشان پیدا کنیم.

○ آقای دکتر! تحقیقات شما به طور عمده معطوف به این شده که با یک کار پژوهشی چند دهه‌ای توانسته‌اید حوزه‌های زبانی را مشخص و برای آنها اسناد و مدارک معتبر پیدا کنید. وضعیت ترجمه قرآن در حوزه‌های دیگر چگونه است؟ چون تفسیر طبری متعلق به حدود قرن چهارم است. در حوزه‌های دیگر اولین اسنادی که داریم متعلق به چه کسی است؟ مثلاً حوزه رازی یا حوزه سیستان، و آیا اصلاً در آن قسمت‌ها حوزه تمدنی داشته‌ایم؟

این نیاز به توضیح دارد. با آمدن اسلام به ایران، حکومت مرکزی ساسانیان از بین رفت. حکومت اسلامی هم نتوانست در مدت کوتاهی کارها را سامان دهد، چون در تاریخ داریم که تا سال حدوداً ۱۲۶ هجری، هنوز دیوان‌ها به فارسی است. یعنی هنوز به پهلوی است. یعنی شیوه اداره دیوانی حکومت بنی امیه، همچنان به شیوه ساسانی است و از آن دوره است که به نوعی جایجایی می‌شود و با وساطت یک ایرانی که از حوزه سیستان بوده‌است، توانستند دیوان را از فارسی (پهلوی) به عربی برگردانند. در این شرایط زبان عوض می‌شود، خط عوض می‌شود، مردم هنوز با زبان و خط جدید آشنا نیستند. این دوره، دوره بحرانی بسیار عجیبی است در تاریخ ایران، و این که هنوز اسلام موفق نشده است یک حکومت مرکزی مقتدر درست کند که همه حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی ایران، زیر نفوذ آن فرهنگ در آید. حکومت مرکزی بغداد وقتی در دوره بنی عباس می‌خواهد رسیدگی کند، نمی‌تواند به راحتی همه حوزه‌ها را زیر بال خودش بگیرد. به این جهت نوعی ملوک‌الطوایفی در ایران درست می‌شود که شبیه همان چیزی است که بعد از آمدن اسکندر به ایران درست شده بود. این ملوک‌الطوایفی باعث می‌شود که حوزه‌های زبانی این توان را پیدا کنند که هر کدامشان زبان یا گویش حوزه خود را در حد یک زبان به کار ببرند. بنابراین روحانی یا آخوند آن حوزه یا ده یا شهر به خودش این جواز را داد که برای مردمی که در حوزه زبانی او هستند یک ترجمه از قرآن تهیه کند یعنی به زبان مردمی که در آن روستا یا بخش هستند، شماری از این ترجمه‌های قرآن باقی مانده و همین ترجمه‌ها هستند که مرجع و ماخذ و اسنادی هستند که ما درباره گونه‌شناسی زبان فارسی به آنها مراجعه می‌کنیم. این مساله باید به طور کلی دیده شود. در آن شرایط می‌بینیم که حتی حوزه ماوراءالنهر برای خودش چند حکومت دارد. همین وضعیت از طرفی کمک کرده است به باقی ماندن گونه‌ها و گویش‌های ایرانی و از دیدگاه فرهنگی هیچ انسجام و تمرکز فرهنگی نبوده که یک حکومت واحد، یک فرهنگ واحد را در تمام حوزه‌های فرهنگی ایران گسترش دهد. مشکل دیگر آن که این دوره، دوره آغاز شکل‌گیری زبان فارسی است. ما یک زبان دری داریم که در مورد این که این زبان از کجا آمده، هنوز بحث است ولی به نظر من این زبان همان زبانی است که از قرن چهارم در ماوراءالنهر شکل گرفته است. نمونه‌های شعری هم که داریم خیلی خوب گویای این نکته است که آن حوزه یکی از غنی‌ترین حوزه‌های زبانی بوده و با استفاده از مجموعه واژگان سغدی، خوارزمی و بلخی و غیره کاملاً با زبان فارسی آمیخته شده است. بنابراین شکل‌گیری زبان فارسی در ماوراءالنهر یک شکل‌گیری ویژه‌ای است که در حوزه‌های دیگر نیست. یعنی حوزه ماوراءالنهر از مجموعه واژگانی

بسیاری از
فرهنگنامه‌های فارسی
که در دست داریم
حتی مجموعه
لغات ترجمه تفسیر
طبری را هم
به دست ندادند

که در زبانهای دیگری که در جنب آن حوزه بوده اند استفاده کرده و غنا یافته است، چه از نظر ساختار صرفی، چه از نظر واژگانی و چه ساختار نحوی و آوایی. این نکته خیلی مهم است. یعنی تفاوتی را که در دورانهای بعد در زبان فارسی می بینیم نتیجه این شکل گیری نخستین زبان فارسی است. اما در مورد حوزه‌ها، زبان شناسان ما درباره حوزه‌ها هیچ بحثی نکرده‌اند و اصلاً مساله را طرح نکرده‌اند. در متون کهن و تاریخی و جغرافیایی ما، اشاره‌هایی شده است به این که این واژه طوسی است یا بخاری است یا غیره. این نوع اشاره‌ها را در متون قدیم داریم و شماری از حوزه‌های جغرافیایی هم متمایز شده‌اند، مثلاً زبان مردم سیستان، زبان مردم هرات، یعنی برای اینها یک زبانی جدای از هم می‌شناسند. اما در دوره جدید از وقتی که اظهار نظر پژوهشگران خارجی و شرق شناسان یا زبان‌شناسان خودمان را داریم، می‌بینیم که معتقد به این اندازه گونه‌های زبانی نبوده‌اند، حتی مرحوم بهار در "سبک‌شناسی" اشاره می‌کند که در بعضی از آثار لغت‌های محلی در همین حد به کار رفته است. در حالی که اگر ما بخواهیم به تفکیک زبان فارسی بپردازیم، طبعاً باید حوزه‌های مختلف زبانی را از نظر حوزه جغرافیایی بشناسیم. به دلیل این که زبانهای مختلفی که در حوزه‌های جغرافیایی مختلف بوده، متفاوت است. شما زبان سیستان قدیم را با زبان ماوراءالنهر اصلاً نمی‌توانید مقایسه کنید. تفاوت‌های کاربردی واژگان، ساختار و سبک به قدری زیاد است که نیاز به نوشتن یک کتاب و رساله بزرگ دارد. چرا که هر کدامشان متأثر از ساختار زبانی یک حوزه‌اند و طبعاً زبان سیستانی متأثر از ساختار زبان بلوچی و حتی کرمانی آن زمان شده است و چون حوزه سیستان حوزه مردمانی بوده که با حکومت مرکزی بغداد مخالفت داشته‌اند، به طور طبیعی زبان سیستانی زبان متفاوتی متأثر از ساختار پهلوی است و بسیار از آن بهره برده است. در حالی که زبان ماوراءالنهری متأثر از زبانهای سغدی، بخاری و سکاکی و بلخی است و این اصلاً دوگونه از زبان فارسی است. پس شناخت زبان فارسی موکول به شناخت حوزه‌های جغرافیایی مختلف و اثرپذیری هر حوزه از زبانهای است که در آن حوزه جاری و روان بوده است.

تا به حال کار روشمندی نکرده‌ایم که در اختیار مترجمان و قرآن پژوهان بگذاریم

○ ترجمه‌های قرآنی چه تاثیری از این شرایط گرفته‌اند؟

همانطور که گفتیم روحانی و آخوند محل آمده و یک ترجمه برای مردم حوزه خودش نوشته است. همین ترجمه هاست که امروز برای ما به عنوان متن اساس کار قرار گرفته و ما این ترجمه‌ها را مستند قرار داده‌ایم برای شناخت گونه‌شناسی زبان فارسی، یعنی در حقیقت سبک‌شناسی زبان فارسی که تا به حال شش گونه را شناسایی کرده‌ایم.

○ ارزش افزونتر ترجمه‌های قرآنی نسبت به سایر متون در این زمینه چیست؟ آیا به این دلیل است که برابر عربی شان وجود دارد؟

این، یک مورد است. به هر صورت گرایش مردم و توجه آنان به ترجمه قرآن، به خاطر آن که پایه اصلی زندگی‌شان شده است، بسیار زیاد بوده است. الان که به تاریخ قرن ۳ و ۴ نگاه می‌کنیم می‌بینیم توجه به ترجمه قرآن خیلی زیاد بوده است، برای آن که مردم می‌خواهند با محتوای قرآن آشنا شوند و ببینند مسائلی که در آن مطرح شده چقدر همخوانی با کتابهای دینی پیش از آن دارد. به این جهت ترجمه‌های قرآنی متعددی داریم و طبعاً چون حوزه‌ها در ساخت واژه‌ها بسیار موثر بوده‌اند، پس نمی‌توان گفت تفاوت حوزه‌ای نیست، اما اهمیت ترجمه‌ها بیشتر برای این است که تعداد ترجمه‌های قرآن ما نزدیک به یک چهارم کل متون فارسی ماست. ما چندین هزار ترجمه قرآنی خرد و کلان داریم و این اصلاً شوخی نیست. متأسفانه اینها هنوز بررسی ابتدایی هم نشده‌اند و بسیاری از اینها در گنجینه‌های شخصی ملی و خارج از کشور مانده است و کسی به سراغ آنها نرفته است. بنده حدود سال ۶۲ پیشنهاد کردم که اگر ممکن باشد جایگاهی در ایران درست شود که مرکز قرآن‌شناسی و قرآن‌پژوهی شود و این مجموعه‌ی نسخ خطی و

عکسی تا آنجا که امکان دارد در آن مرکز جمع شود و هر کس می‌خواهد از ترجمه‌های قرآن یا کتب مربوط به قرآن استفاده کند به آن مرکز مراجعه کند. هر چند در حال حاضر در آستان قدس یک مجموعه بسیار گرانقدری از ترجمه‌های قرآن داریم ولی مراجعه به این قرآن‌ها برای همه کس مقدور نیست. و از طرف دیگر کسی هم که می‌خواهد در باره ترجمه‌های قرآن کار کند نمی‌تواند این همه هزینه کند و تمام این نسخ را فراهم کند (به صورت کپی یا عکس و زیراکس) و بعد از آن استفاده کند. به این لحاظ تاسیس یک مرکز برای دسترسی به مجموعه ترجمه‌های قرآن و بعد تدوین یک فرهنگنامه قرآنی براساس این مجموعه ترجمه‌های قرآن کاری ضروری و مفید است. همچنین باید توجه کرد ترجمه‌های قرآن از نظر حجم هم جایگاه بزرگی دارند.

○ به نظر می‌رسد علاوه بر ارزش دینی، ترجمه‌های قرآن به عنوان یک گنجینه عظیم ارج و ارزش فراوانی برای زبان ملی ما دارند. اگر بخواهیم از ارزش ملی و میهنی اینها بگوئیم، به عقیده من ترجمه‌های قرآن را می‌توان یک سو قرار داد و بقیه متون فارسی را سوی دیگر، چون ترجمه‌های قرآن در برابر واژه‌های قرآن بوده‌اند و از نظر تقابل واژه گذاری بسیار دقت و وسواس در کار برد آنها شده است و تلاش شده تا برابری واژه‌های قرآنی را در زبان فارسی بسیار نزدیک انتخاب کنند که این امر برای نوشتن فرهنگ فارسی از نیازهای نخستین است مجموعه ترجمه‌های قرآن یک سند بسیار گرانبها است متأسفانه در اغلب فرهنگ‌هایی که نوشته می‌شود کوچکترین توجهی به این برابری و این حجم بزرگ واژه‌ها نمی‌شود.

○ حد اکثر به یکی دو تا ترجمه خیلی مشهور مثل تفسیر طبری مراجعه می‌شود...

بله من به جرات به شما می‌توانم بگویم که بسیاری از فرهنگنامه‌های فارسی که در دست داریم، حتی مجموعه لغات ترجمه تفسیر طبری را هم به دست نداده‌اند، حتی کتابهای بزرگ لغت، منتهی از ارزش زبانی و ملی ترجمه هر چه بگوئیم، کم گفته‌ایم و این جدای از ارزش دینی آن است. اگر بخواهیم روند چگونگی تفسیرنویسی در زبان فارسی را دنبال کنیم، باید حتماً برای دریافت نحله‌های مختلف تفسیری از این ترجمه‌ها و تفسیرها استفاده کنیم. نکته دیگری را هم بگویم و این که حتی در دانشگاهها هم بعد از آمدن جمهوری اسلامی تعداد واحدی که در دانشکده ادبیات گذاشته‌اند، ۲ واحد متون تفسیری است، در حالی که حدود ۸۰ واحد متون دیگر تدریس می‌شود. یعنی نمی‌دانم چرا فقط ۲ واحد برای این گنجینه‌ای که وجود دارد، قرار داده‌اند.

○ تازه در آن هم گرایشی به زبان متون نیست و تنها در حد کلیات است و این که بدانیم چه تفسیرهای خوبی هم داشته‌ایم و اصلاً به ارزشهای زبانی اش بی توجه‌اند.

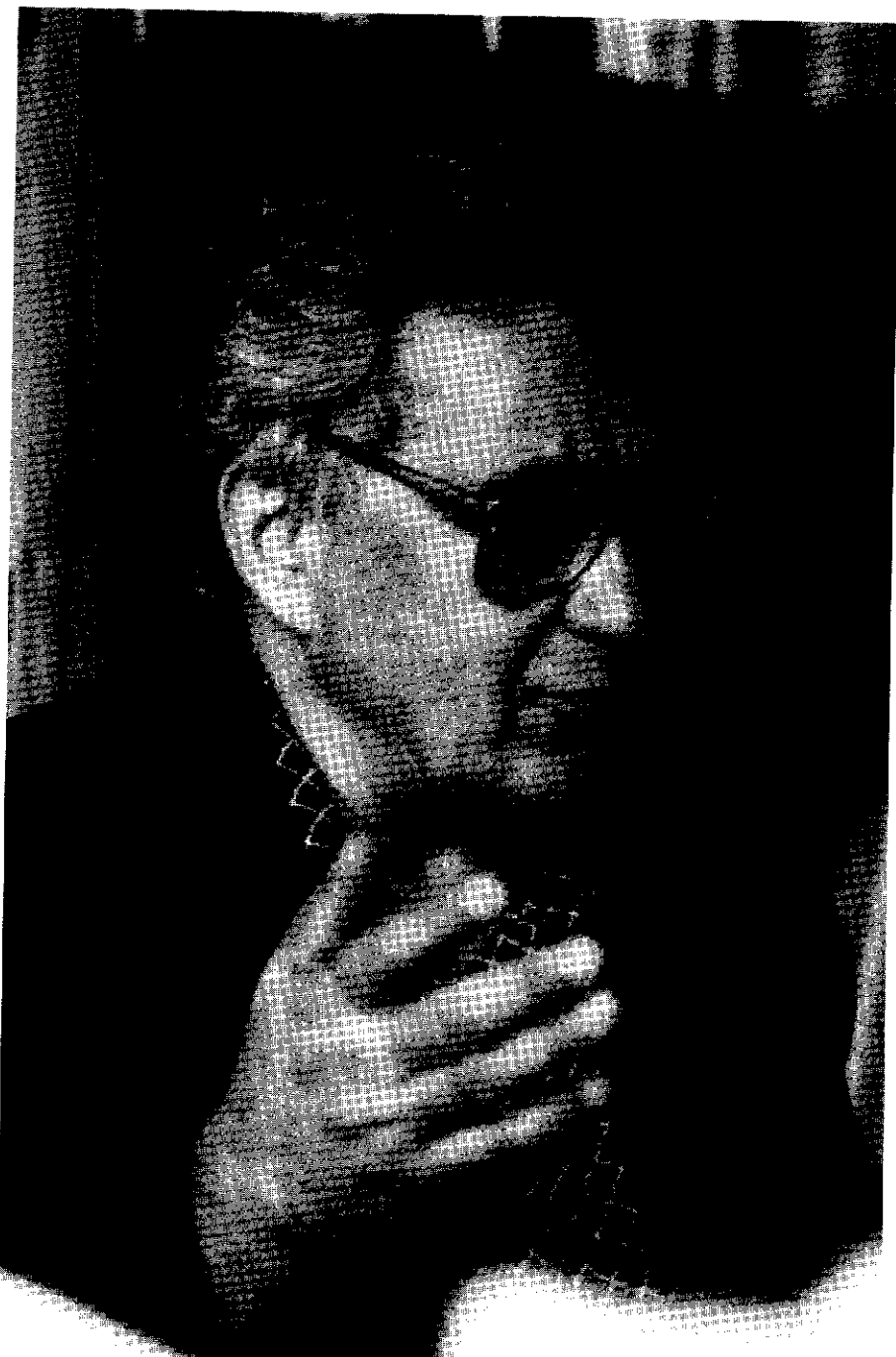
نکته‌ای در پرسش شما بود که زبان ملی ما که فارسی است، این استطاعت و توش و توان را داشته است که ترجمه‌های مختلفی را در هر حوزه زبانی داشته باشد. این خیلی مهم است.

○ آن هم با متنی که باید خیلی دقیق ترجمه شود. حتی از متون علمی هم دقیق تر...

برای این که وسواس و ترس داشته‌اند. کسانی که به سراغ ترجمه‌های قرآن می‌آمده‌اند، مؤمن بوده‌اند. و می‌خواستند برابری بگذارند تا مورد مواخذه قرار نگیرند. با این اعتقاد و نگرش مجموعه ترجمه‌های قرآن بسیار قابل توجه است و از نظر ارزش بی‌نظیر است.

○ آیا امکان تشخیص گرایشها و نحله‌های مختلف مذهبی از ترجمه‌ها وجود دارد؟

من از ترجمه‌های قرآن مثال نمی‌زنم و فقط آغاز شاهنامه را با



حدود ۲۴۵ بیت می‌گویم که در همین حد هم دریافتها و برداشت‌ها چقدر متفاوت است. از این ابیات برداشت استاد احمد مهدوی دامغانی آن است که فردوسی شیعه اثنی‌عشری است، شادروان دکتر زریاب، اسماعیلی بودن را از آن برداشت می‌کند، بعضی استادان، گرایشهای مذهبی دیگر را مطرح می‌کنند، حتی زرتشتی‌گری را. بعضی مذهب فردوسی را اعتزالی می‌گویند و بعضی شعوبی. شما ببینید این تفاوت‌ها برای ۲۴۵ بیت است. طبعاً در ترجمه‌های قرآن با به کارگیری واژه‌ها و تعبیرها و تفسیرهایی که در واژه‌ها هست به راحتی می‌توان این ملاک را تشخیص داد و حتی در تفسیر بسیاری از واژه‌ها می‌توان این نحله‌های مذهبی را شناخت.

○ به نظر شما این مساله ارزش یک پژوهش را دارد که به لحاظ نحله فکری ترجمه‌های قرآن را بررسی کنند.
صد در صد اگر این کار را بکنند، کار خیلی خوبی است. حداقل جوانان ما به روشنی می‌توانند ببینند که دیدگاه یک نفر مثلاً از اهل سنت نسبت به قرآن چیست و دیدگاه یک نفر شیعی چیست و این دو کجا تفاوت دارند.

○ این ترجمه‌های قرآنی که شما معتقدید با دقت زیاد در آن دوره انجام شده‌اند و با نگرش‌های مختلف، آیا این ارزش را دارند که به درد امروز بخورند؟

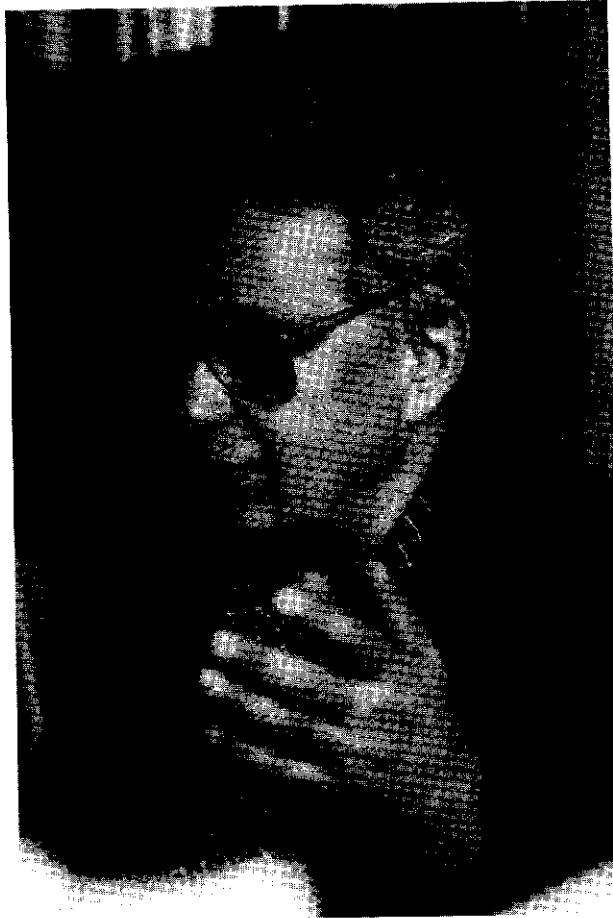
زبان فارسی در طول این هزار سال تفاوت واژگانی زیادی نداشته که این ضعف است و نه قوت. مثلاً این جزو افتخارات است که می‌گویند ما الان شاهنامه را خوب می‌فهمیم، این نتیجه همین مسأله است. وقتی ما نگاهی به زبان‌های فرنگی می‌کنیم، به عنوان مثال یک متن قرن ۱۵ یا ۱۶ فرانسه برایشان بسیار دشوار است و در دانشگاه‌ها به عنوان متون کلاسیک می‌خوانند و یا در انگلستان شکسپیر را به عنوان یک متن به طور کلی قدیم می‌خوانند. به دلیل این که تحول واژگانی آن قدر زیاد است که با هر حرکت اجتماعی، تحول زبانی بسیار سنگینی پیدا می‌شود. اما زبان فارسی از این جهت ضعیف است یعنی حرکتی نکرده است که تحول واژگانی پیدا کند. البته خود اینها هم موکول به مشکلات اجتماعی است. از طرف دیگر ترجمه‌های قرآن در دوره‌های مختلف، پایه اصلی زبان فارسی را تشکیل می‌دهند هر کدام از ترجمه‌های معاصر را هم که نگاه کنید، به گونه‌ای از ترجمه‌های قدیمی بهره جسته‌اند. مثلاً مرحوم رهنما با استفاده از "کشف الاسرار" ولی با تغییرات زیادی که در زبان کتاب کشف الاسرار داده شده است، مرحوم پاینده هم همینطور.

○ به نظر می‌رسد این استفاده‌ها متدیک نبوده است. چون سؤال من در مورد یک استفاده متدیک است.

نه. ما تا به حال در این زمینه کار روشمندی نکرده‌ایم که در اختیار مترجمان و قرآن پژوهان بگذاریم. اگر بیاییم و حدود ۳۰ ترجمه قرآن را با برابرداری واژگانی‌اش کنار هم قرار دهیم، آن وقت می‌توانیم بگوییم که تحول واژگان در طول تاریخ چه بوده است. ولی این کار نشده است. مثلاً حتی فرهنگنامه آستان قدس که تنها مرجعی است که از متون قرآنی از قدیمی‌ترین زمان تا نمونه‌های قرن ۹-۸ استفاده کرده، هم روشمندی نیست. اگر بخواهید تحول تاریخی زبان فارسی را در برابر قرآن ببینید تا برسید به ترجمه‌های معاصر، نیاز دارید به این که حداقل ۳۰-۲۵ ترجمه قرآن را به تفکیک کنار هم بگذارید تا ببینید مثلاً تفاوت ترجمه امروزی با قبلی‌ها چیست.

○ من می‌خواهم به این نکته برسیم که آیا ما این ترجمه‌های قرآنی را که بررسی می‌کنیم، آیا ترجمه‌های جدید می‌توانند از این دقت بهره ببرند؟
ببینید تلقی متفاوت است. الان تقریباً همه مترجمان ما به

ترجمه‌های قدیم توجه دارند و شماری از آنها هم می‌خواهند از واژگان قدیم استفاده کنند چون به هر حال واژگان فارسی محدود است. فرض کنید به جای کلمه "اتراف" و "مترقین" چه می‌توانیم بگذاریم. اینها محدود است، بنابراین همه اینها به گونه‌ای سعی می‌کنند از مجموعه ترجمه‌های قدیم استفاده کنند. منتهی کاری که نشده و ضرورت دارد بشود آن است که دو کار بشود. یکی این که ما یک طبقه کتابخوان و فارسی‌دان داریم که اینها علاقه دارند که ترجمه‌ای از قرآن فراهم شود به زبان ویژه‌ای که این زبان، زبان فاخر فارسی باشد. تصور من این است که در نگاه به قرآن باید یک ترجمه برای این دسته از مردمی که زبان فاخر فارسی را می‌پسندند داشته باشیم، مثل نمونه‌هایی که از سبک خراسانی داریم، از فردوسی گرفته تا اخوان ثالث. یک سبک و شیوه‌ای که به زبان خراسانی که امروز خیلی هم مورد توجه است، نزدیک باشد. چون از میان گونه‌های زبانی که ما داریم، به پیکره زبان خراسانی خیلی توجه شده است. حتی شعرای شعر نو هم کوشش کرده‌اند که آن



دقت مترجمان
قدیم بسیار زیاد
بوده است
و از این دقت
مترجمان معاصر هم
استفاده کرده اند

دانشکده و یک مدرکی می‌گیرند و این مدرک را برای مسائل قانونی و اداری استفاده می‌کنند. نمونه خوبی این است که نمی‌توان از مجموع فارغ‌التحصیلان سی سال اخیر دانشکده ادبیات، پنجاه استادیار انتخاب کرد که امروز بتوانند بیابند و در دانشکده ادبیات تدریس کنند. این فاجعه است. ترجمه‌های قرآن را می‌گفتیم، اصولاً معاصران از ترجمه‌های قدیم بسیار استفاده کرده‌اند ولی گاه افراطی بوده است یعنی از واژگان قدیم استفاده می‌کنند. البته من موافق نیستم که مترجم امروزی بیاید و واژه کهن را به کار گیرد.

○ آیا کتابی، مقاله‌ای یا یادداشت معتبر علمی در مورد روش استفاده داریم؟

گفتم که اصلاً روشمندی نداریم. حتی فرهنگ‌های فارسی که نوشته شده روشمندی ندارند و الان یک روشمندی برای نوشتن فرهنگ‌های فارسی نداریم چه برسد به روشمندی برای نوشتن یا برابرگذاری ترجمه‌های قرآن. ما وقتی می‌توانیم برابرگذاری ترجمه‌های قرآن را دنبال کنیم که آنچه گفتیم بشود، یعنی ۲۵ یا ۳۰ قرآن قدیم و جدید کنار هم چیده شود و برابری را که اینجا انتخاب کرده‌اند کنار هم بگذارند. آن وقت خواهید دید که تقریباً برابری معاصر اغلب متأثر از ساختار قدیم‌اند. برای آن که مراجعه کرده‌اند.

○ به عنوان یک سؤال غیرعلمی اگر ترجمه‌های کهن را به لحاظ دقت با ترجمه‌های جدید مقایسه کنید، به کدامشان بیشتر امتیاز می‌دهید؟

مجموعاً داوری دشواری است. چیزی که مسلم است دقت مترجمان قدیم بسیار زیاد بوده است و از این دقت مترجمان معاصر هم استفاده کرده و بهره برده‌اند.

○ در مورد ترجمه فاخر از قرآن می‌گفتید. چه ضرورتی دارد؟

در زبان فارسی حداقل بعد از سعدی گرفتار دو گونه زبان هستیم. یکی زبان نوشتاری و دیگری زبان گفتاری. زبان گفتاری ما مجموعاً واژگانی را دارد که می‌توان عامیانه نامید (به قول دکتر نجفی). اصولاً زبان‌های شناخته شده دنیا، زبان نوشتاری و گفتاری‌شان یکی شده است، مگر زبانی که در برخی از کشورها نزد جوانان به شکل دیگری پایه‌ریزی می‌شود و بعد آن زبان بین خودشان حرکت دارد و حتی گاهی ممکن است به کار نوشتار هم بیاید. ولی در زبان فارسی به روشنی دو گونه زبانی را می‌بینیم. نوشتاری تقریباً همان زبان معیار ماست که بحث راجع به همین موضوع خود وقت فراوانی می‌خواهد و وارد نمی‌شویم. ما یک زبان فاخر داریم که از قدیم داشته‌ایم و این زبانی بوده که در ترجمه‌ها استفاده می‌شده است. چرا برای ما ترجمه قصه‌های قرآن یا ترجمه تفسیر طبری یا ترجمه ابوالفتوح یا کشف‌الاسرار همچنان خوشایند است؟ برای این که ما به ساخت کاربردی نحوی زبان فارسی در متون قدیم گرایش داریم و این علاقه است. چطور می‌شود شاعر معاصر مثل بهار، اینقدر توجه به آن همه ساخت کهن زبان فارسی می‌کند و از واژگان زبان کهن فارسی بهره می‌برد. به دلیل این است که این یک گرایش اجتماعی است. و دیگر ادبای معاصر هم همین‌طور بوده‌اند. اینها چرا توجه داشته‌اند. به دلیل این که اینها جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کردند، می‌شناختند و می‌دانستند این یک نوع گرایش غالب است. از طرف دیگر یک متن لاهوتی را به راحتی نمی‌توان ناسوتی کرد. یعنی یک دفعه یک ترجمه عامیانه صرف به زبان کوچه و بازار و مردمان فرودست بکنیم. چون محتوا با آن برابری کاهش پیدا می‌کند کتاب آسمانی را یکباره از آن فراز به فرود کشیده ایم. این است که یک ترجمه فاخر برای یک قشر برگزیده لازم است و مردم هم با یک ترجمه متوسط که کاراً باشد پراشان، کارشان را بگذرانند.

را در نظر بگیرند. البته نیما نه، چون نیما متأثر از ساختار زبانی حوزه خودش است، اما بسیاری از شعرای معاصر همان ساختار ترجمه‌های قرآن را استفاده کرده‌اند که نمونه خوبی آقای شاملو است. بنابراین زبان ترجمه‌های قرآن زبانی نبوده که کسی به آن توجه نکند. توجه کرده‌اند، حتی واژگانی هم از آن گرفته‌اند. شما وقتی شعر مرد و مرکب اخوان را می‌خوانید، به واژه "خندستان" بر می‌خورید. این واژه بیشتر در ترجمه‌های قرآن به کار رفته به معنای "استهزاء" و "مسخره کردن" و اخوان این را در شعرش می‌آورد. یعنی از کلمه‌ای استفاده می‌کند که در برابر یک واژه قرآنی قرار گرفته است. امکانات زبان فارسی به مراتب بیشتر از زبان عربی است. برای این که زبان فارسی محدودیتی در ترکیب ندارد، در حالی که زبان عربی از قالب ساختاری عربی نمی‌تواند بیرون بیاید.

○ البته بحث پذیرش زبانی هم هست که اینجا دیگر جای بحث نیست.

زبان فارسی زبانی ناشناخته است. در این شصت و چند سالی که دانشکده ادبیات تاسیس شده، گره‌های اصلی زبان فارسی را گشوده نکرده‌اند و برای آن برنامه‌ریزی علمی نکرده‌اند. شما هنوز چه برای معلم و چه دانشجو و استاد ادبیات یک فرهنگ مصدر در زبان فارسی ندارید، یک فرهنگ قرآنی برای زبان فارسی ندارید، یک فرهنگنامه عربی - فارسی که مجموعه فرهنگنامه‌های عربی - فارسی را گفته باشد، ندارید. یک فرهنگ برای فعل مرکب در زبان فارسی ندارید، هیچی ندارید. دانشکده ادبیات محدود شده است به گذراندن واحدهای درسی که در ستاد انقلاب فرهنگی و قبل از آن تصویب شده بوده است که بسیار ناقص و ابتدایی است. به عقیده من یکی از مسائلی که قابل طرح است این است که الان سرمایه ملی دارد در دانشگاه‌ها هزینه می‌شود و دانشگاه‌ها هیچ گونه بازگشت مالی، فرهنگی و اقتصادی ندارند. یک عده دانشجو می‌آیند به